



غلامرضا جو رکش

مضامین شعری در کتاب دوم ابتدائی

# نظری به شعر کودک در ایران

ربابک گتم و چهارمی را تو دعتی بزلم و باهفتمی از شماره حرف بزتم  
و برای صد هزارمی لالائی بگویم. دلم می خواهد صبح زود بابا بزرگ  
بودم ظهر بابا بودم و شب بچه کوچولو بودم . دلم می خواهد همه  
خنده های دنیا را توی یک کیسه داشتم و خودم تقسیمش می کردم  
بین همه ... چیز عجیبی دلم می خواهد . دلم می خواهد توی این دنیا  
تا بداتم حرف حساب خودم چیست» (۱)

برنده کوچک بود

برنده فکر نمی کرد

برنده روزنامه نمی خواند

برنده قرض انداشت

برنده آدها را نمی شناخت

« چیز عجیبی دلم می خواهد .. دلم می خواهد همه ی زندگی را  
نفس به نفس حس کنم . همه ی درختان و حشره هاشان را، و همه ی  
گره ها و میوه ها را . و همه گوه های پر از بپر را دلم می خواهد.  
دلم می خواهد صدای راه رفتن مورچه را بشنوم و چشم نهنک را در  
عمق افیائوس بفهمم . دلم می خواهد در انتهای شاخه ی کنار کهنه  
با سار درد دل کنم . دلم می خواهد توی آفتاب تابستان روستا، همراه  
هم خروسی اذان بگویم ، و باقیل پیش از پهن شدن آفتاب به گردش  
بروم . بچه موش پیر انبار خانمان را از شیر بگیرم و فرار را  
یادش بدهم . دلم می خواهد در دشتی زندگی کنم که هر روز صد تا پیر  
مرد بیبیم و عصابشان باشم ، ده هزار قاقدر بیبیم و لب های  
سرخشان باشم . و در همان لحظه صد هزار تابچه ی قد ونیم قد دووم  
باشند . و من با صد هزار دست، دندان اولی را یکشم . دماغ دومی

پرنده روی هوا

و بر فراز اجراع های خطر

در ارتفاع بی خبری می پرید

و لجنه های آبی را

دیوانه وار تجربه می کرد

پرنده ، آه ، فقط يك پرنده بود (۲)

«من در هر نوروزی از نو کودک می شوم . پسرکی چار پنج ساله می شوم . چشم ، گوشم ، دماغم ، دهانم و پوستم کودک می شوند . صدایم هم کودک می شود .

در اهر نوروزی بادبادک های جورا جور و رنگارنگ در چشم هایم می پرند و می رقصند . در چشم هایم می ترسند . در چشم هایم می خندند و دور می شوند .

در هر نوروزی گوشم پر میشود از صدای جغ جغه ها و گنجشک ها . و در مشت های کوچکم برای جیجه ها شعر ودانه می پریم . نودوز بوی ترگیس و کتان ، ورنک زعفران و آتش دارد . در هر نوروزی ایلم کودکم می شود و مثل بوسه ای روی دست پدرم می نشیند . موهایم کودک می شوند و نفس پدرم مثل يك سرود کود کستانی در میان شان می وزد (۳)»

من خواب دیده ام که کسی میاید  
من خواب يك ستاره قرمز دیده ام  
و يك چشم هی می برد  
و کفش هایم هی جفت می شوند  
و کوروشم اگر دروغ بگویم

من خواب آن ستاره قرمز را

وقتی که خواب نبودم دیده ام ...

... کسی میاید

کسی که مثل هیچ کس نیست

و از برادر سید جواد هم

که رفته است

ورخت باسبانی پوشیده است نمی ترسد

و از خود سید جواد هم که تمام اتاقهای خانها مال اوست

نمی ترسد ..

... چرا من اینهمه کوچک هستم

که در خیابانها کم می شوم .. (۴)

ماهی پیر اقصه اش را تمام کرد و به نوازده هزار ایجه ونوه اش گفت:

«دیگر وقت خواب است ، بچه ها بروید بخوابید .»

بچه ها ونوه ها گفتند : «مادر بزرگ ! نکستی آن ماهی ریزه چطور شد.»

ماهی پیر گفت : «آنهم بماند برای فردا شب . حالا وقت خواب است ، شب بخیر.»

پانزده هزار ونهصد و نود و شش ماهی کوچولو «شب بخیر» گفتند و رفتند خوابیدند . مادر بزرگ هم خوابش برد

اما ماهی سرخ ، کوچولویی هر چقدر کرد ، خوابش نبرد ، شب تا صبح همه اش در فکر دریا بود (۵)

کودکان ، این زمین و آب و هوا

این درختان که برگل و تریاست



رسیده شدن

آرامش بوده

به کالی یافتن

ماهی را

که ربود نستهایم را ...

یاس شگفته نماز شد

غم ربوده شد

و سار پرید .

پیام خستگیم در پشت یار

به آندیشو و آنداشدن فرستید

و درون ذرت درخشیدیم .

و زمان جامع علوم انسانی

نام بلندی من است

تا نرد

تا یاس

تا دروازه

تا پیوند ،

تا کمال ...

رمز راه طویل

راه عظیم طویل

در دست من است :

تا قاطع شدن سیمها .

رابطه ها نرد یکند

و در کنارم خفته و

ناز ابریشم طویلی است

به بلندی ای ابر

پپله می سوزاند تن را .

سوختن ، سوزانده شدن

ادامه است

رکسانا صبا

# یا حق

تاریک است

و نگاهت

مجسمه ایست :

دانه های گرم درد را

در تابوتی کاشتم .

آبی پرنده ها

گسیخت

و نافم

در سپاهی فکر روزانه گریست .

تا زبان نگاه

و اندیشه همان نیاز

شد .

دانه های درد را

میتوان دریافت .

و صبر زرد

تا درد

به پناه دوخانه

راه یافت :

تا دریافت

توراه را در میان گندمی نگاه شب

خندیدی

یا من که همان

و نرمی ابریشم

ارزشهایند .

رویشها یند .

به هستی من

تا مرا دریایی

خستگیم

بنده من دست آزان

نه آزاری نیست

و راه روشن است تا

تمامی من

نرم آزاری هست

گره را باید گشودن

و صاف و

صاف و روشن

بلند زمانه را یافتن باید در راه

حاصل من

صدای من است

تا تو :

ترك تاز تازه نفس

بنال

بتعال

لازمه هستی این است :

تا برهنه ها زاده شوند

چشم راه دیگری است .

اما ، من

نماز را

ترجیح داده ام :

نماز هستی ام را

افسون تن خسته ام را

تا تمام

باغ و بوستان و کوه و دشت همه  
خانه ها و آشیانه ماست  
دست در دست هم دهیم به مهر  
میهن خویش را کنیم آباد  
یار و غمخوار یکدیگر باشیم  
تا بمانیم خرم و آزاد (۶)

از وظائف شعر، برانگیختن موافق، و از این طریق - دیدگاهی  
تازه به خواننده بخشیدن است - در برانگیختن و فراهم کردن  
زمینه‌ای برای ارائه پیام، تصویر سهم بسزایی دارد. میگویند (۷)  
امیرنصر بن احمد سامانی که «زمستان بدارالملک بخارا مقام کردی  
و تابستان بسمرقند رفتی یا بشهری از شهرهای خراسان»، یکسال  
بمبادغیس می‌رود بهارگاه که «صالح روان و هواخوش و میوه‌ها  
بسیار» بوده‌اند. امیر یکسال می‌ماند و در جواب لشکریان که  
دلشک خانم خانواده خوبشند میگوید: «... ازین خوشترمقامگاه  
نباشد، مهرگان برویم». و چون مهرگان درآمد، گفت: «مهرگان  
هری بخوریم و برویم». و به همان نام و نشان چهارسال در آنجا  
مقام می‌کند. لشکریان که قدرت ندارند امیر را راضی به سفر  
کنند، دست بدامن رودکی میشوند و او شعر زیبایی «بوی جوی  
مویان آید همی» را می‌سراید و برامیر می‌خواند. امیر از شنیدن  
این شعر چنان برانگیخته می‌شود که ناساخته بر اسب سوار می‌شود  
و تا بخارا می‌لزد.

با خواندن این شعر می‌بینیم که نظامی عروضی در روایت خود  
اغراقی نکرده، چه در این شعر، یک‌یک حواس انسانی و در

نتیجه عواطف او فراخوانده می‌شوند. بوی جوی مویان به مشام  
میرسد، آب دامی بینیم که به استقبال برپای امیر بوسه می‌زند، و  
«دوشی راه» آموی، مثل پرنیان برآه امیر شن می‌گسترند. علاوه  
بر این‌ها، در آخر شعر دو تصویر عاطفی و زیبا گنجانده شده‌اند:  
سروی که به سوی بوستان می‌رود تا جاودانگی باغ راضمان شود، و  
ماهی که روشنی را بسوی آسمان می‌برد.

شعر «میهن خویش را کنیم آباد» از هرگونه زیبایی تصویری،  
و در نتیجه از هرگونه ارتباط عاطفی با خواننده داشتن، عاری و عاجز است.  
کلمات شعر بی‌حساب قوی قافیه چوب‌چیان شده‌اند. دوبیت اول  
شعر را کودک باید با هم بخواند تا معنای مورد نظر شاعر القاء گردد،  
که این خود بخود از اصل ساده‌نگاری شعر کودک دور است. کلماتی  
مثل کوه و دشت و آب‌وهوا، حسوند چرا که همه این کلمه‌ها در  
یک کلمه «زمین» - که در ابتدا آمده - خلاصه می‌شوند. کلمات  
باغ و بوستان، و خانه و آشیانه مترادف‌هایی برای برگردن قالب  
شعرند، همچنین است کاربرد درختان، کوه، دشت... شاید  
گویند می‌خواسته است جلوه‌های طبیعت را پیش نظر کودک مجسم  
کند اما ذکر اسم عناصر طبیعت کافی نیست که زیبایی این عناصر  
را برای ماجلوه‌گرسازد.

دوین شعر کتاب دوم چیزی است در حد یک چیستان. یعنی  
خواسته است یک چیستان باشد:

من بار مهربانم  
دانا و خوش بیانم  
گویم سخن فراوانم

تجرباتی به بلندی طغلم  
ناز تجربه را  
اگر چه تلخ  
تجربه هیچکند  
ورنگ  
زنگ صدای بلبل است  
که میبرد مرا  
ماه درونم  
دروغی رسواست  
و غمناکی  
دروغی بزرگتر  
تو مرا دریاب  
با نگاهی برفیق  
غم‌کن بر اشتیاق  
ای آفتاب اندیشه  
ای خیال  
امشب هوای تو دارم من  
نه نیاز  
زمانه  
زمانه زبان دیگریست  
تاهوای نفست  
تنی مرا  
تن یابد  
دستهایم گیسوانیند به بلندی خواب  
به افق مینگریم  
به بازگشت پرستوها  
و طاعت دل از طاعون...  
نیستم، نخواهم بودن  
نمازکن

تا اندیشه‌ام همان شود  
که بود  
شراب دیگری است آغاز  
و آن گیسوی بلند ایثار  
روانه است تا ابد  
دیواری نیست به درازی اندیشه  
تا صدا هنجار گردند باز  
زمانه جبری است  
مگر نباشد که، نیست  
فراغش مکن حرف مرا  
و بیانه مهگیر  
دایره ناچیز است  
که کرد یاد حادثه  
باز میبردم  
تا تو  
تا زمانه را  
آه میکشم  
میشود بود  
با خطی ناصاف  
میشود بودن را  
تجربه کرد  
هر آنکه  
سکون را می‌آفریند  
خداست  
و شاید او  
تردیکتر  
باز یابدم  
در انتها  
نکنه آموختن  
با یگانه راه باشد و

نام من  
نام من است  
تا زبان نگاه است و  
اندیشه همان نیاز  
زیارت توانی کرد  
از پرواز  
ژاله به رخسار فرو بسته  
روانه خواهد بود.  
دیرگاهی است معبد را می‌بندند  
دگر راهی نیست  
من صحبت بار فریاد می‌زنم  
ای دل  
یا حق  
دوبار حق من است  
واقزون من از توست  
توان من اینست  
تا توان یافتن فاصله نیست  
سیاهی رنگی هست  
خط کوچک من  
نام من است  
قلزیانه به دوش  
در باد میدود  
آرام و رام  
مینوازد سازی  
یگانه هستی من  
شام حاضر است  
میگوید  
نفسم بر باد  
حاکم من است

با آنکه به وزبانت  
هر مشکلی گیه داری  
مشکل گشای آنم  
بندت دهم فراوان  
من یار بندانم  
من دوستی هنرمند  
با سواد و بی زبانت  
از من مباش غافل  
من یار بند داتم (۸)

آیا باید در چیستان هادنیال پیوندی عاطفی واحساسی بگردیم؟  
اگر نه، شعر آقای یمنی شریف کامل است. اما قبل از پذیرش،  
نگاهی کنیم به چیستان های عامیانه:

از این جا تا بهوشتر، عمهش خون کبوتر (۹).

(از چیستان های مسجد سلیمان)

جواب این چیستان «گل رز» است. اما برای رهبری  
شنونده به سوی این جواب سرخی خون کبوتر ذکر شده آنچه در  
این جام طرح میشود، دیگر سرخی نیست بلکه خون کبوتر است و  
کبوتر تداعی کننده معصومیت و جلب کننده عاطفه ترحم است.  
این چیستان گذشته از آنکه بک وسعت بزرگ را مجسم  
می کند، به نوعی باعواطف انسانی رابطه برقرار می کند. انگاری  
هدف از این چیستان جلب توجه و عاطفه شنونده به معصومیت  
و زیبایی معصوم گل است، نه گل بعنوان یک گیاه که از  
گلبرگ و کاسه برگ و دمگل و... تشکیل شده.

باز از چیستان های مسجد سلیمان بخوانیم: یکی رفت، یکی  
موند، یکی کله شو جنبوند (۱۰) جواب: باد، کوه گندم، تصویر  
که در این جا ارائه شده از حرکت وسکون سه عنصر طبیعت است.  
باد حرکت می کند و در گذراست، کوه ماندگار و تماشای گراست و  
گندم سر می جنباند. این هرسه عمل در یک لحظه اتفاق می افتند و  
بیان ساده و فشرده چیستان، از آبی بودن تصویر سرچشمه می گیرد.  
اما این تصویر بخودی خود هیچ نیست، بک گواش است از تماشای  
بادی که در گذر است و شاخه گندمی که تکان می خورد و کوه که  
در برابر باد حرکتی ندارد. ولی در پس این ظاهر یک مفهوم  
فلسفی نهفته که در همین حال در خواننده ایفانم یک حالت عاطفی  
می کند: بادی تواند تداعی کننده مرگ باشد، بخصوص وقتی که  
گندم سر می جنباند - انگار که در مرگ از دست رفته ای به سوگ  
نشسته و یا به رفتن خود می اندیشد. خیلی راحت می توان این مفهوم  
را چنین بیان کرد: «این دنیا میل گذر است، یکنفر می رود و یک نفر  
می ماند». در این جمله مفهوم هم واقیعت دارد و هم کامل است اما  
موتر نیست. تاثیر بیشتر بخشیدن باین مفهوم، به عهده تصویر است  
که ذهن خلاق عامیانه با استفاده از سه عامل طبیعت آنرا پرداخته  
و بیادگار نهاده است.

در شعر «کتاب» هیچ خبری از تاثیر گذاری و تصویرپردازی  
نیست. معنای - درست یا غلط - القاء شده بدون آنکه در پرداخت  
کلمه ها و سواست یادتی بکار رفته باشد. اما سرهم بندی کردن کلمات  
هیچ وقت نتوانسته جای شعرا بگیرد.

شعر دیگر کتاب دوم «روبا» و «زاغ» است، شعری که  
بیش از شعرهای دیگر کتاب مورد علاقه بچه ها است. اما این علاقه  
بخطرات حالت روانی شعر است. چه نتیجه ای کودک باید از این شعر  
بگیرد؟ اینکه نباید گول بخوریم و اینکه نباید مغرور شویم را  
بعضی باید نتیجه گیری کند و به شاگرد القاء کند، (در یکی از  
مدارس اطراف شیراز وقتی از بچه ها پرسیدم چه نتیجه ای از این  
حکایت میگیریم یکی شان گفت: «نتیجه میگیریم وقتی خوراکی  
داریم باید زود آنرا بخوریم که کسی سرزنس و گولمان بزند».

حکایت زاغ و روپا روی همان نکته هائی انگشت می گذارد که  
خودش می خواهد و بچه ها باید فقط به اندرزی فکر کنند و فکرشان  
در همان جهتی حرکت کند که این حکایت می خواهد. (در میان  
دوسه کلاسی که تمدادشان روی هم به هشتاد نفر می رسید فقط  
یک نفر از بچه ها بود که به حال روپا دلمی سوزاند و می گفت آن  
بیچاره هم گرسنه بوده)

در شعرهای تمثیلی همیشه این خط وجود دارد که از اشیاء  
وحیواناتی که در شعر بکار گرفته شده اند یک تیپ Type  
ساخته شود و در ذهن کودک نقش ببندد: روپا همیشه حيله گرو  
مکار است. و زاغ خل و مغرور. نتیجه اینکه کودک پیوسته اشیاء و  
آدمهارا با سیاه می بیند یا سفید. و در ذهنش هیچ فرصتی برای  
تلفیق و آشتی دادن این دو بعد نخواهد بود. بهار مثلا همیشه در  
شعر کودک با ستایش زیبایی هایش وصف شده و این یعنی کلیشه ای  
کردن ذهن کودک. اگر به کودک این فرصت را بدهیم که بهار را در  
چهار شعر با مفاهیم و نقطه نظرهای مختلف ببیند با کمک کرده ایم  
که ذهن خود را متوجه یک نقطه نکند و از زوایای مختلف به اطراف  
خود نگاه کند. روپا همیشه قریبای قصه های کودکان است. و  
کودک دیگر لازم نیست قصه را تا آخر بشنود، از همان اول که وجود  
روپا را حس کند، بک پیشداوری کینه توزانه ای نسبت به او  
حس می کند.

بهر حال شعر «روپا و زاغ» از نظر بیان ساده و روان است جز  
دوسه جا که کلماتی از قبیل «بندی» و «حيله ساز» در آن راه  
یافته اند. اما می بینیم که هنوز دانشعار کتاب دوم از شعری که  
با عاطفه پیوندی داشته باشد، خبری نبوده.

شعر «جوجه نافرمان» یک شعر صدر صد آموزشی است.  
مادر همیشه به جوجه اش میگوید: «از پهلوی من مبادا آن طرفتر  
بروی». این آن طرفتر رفتن چیست که مادر آنقدر از آن میهراسد  
میگردد جوجه را از آن برجلر دارد؟ آیا پراستی علت این هراس  
و جوجه ترهائی است که پشت خم کرده؟ اگر خطر اینقدر جدی  
است، چرا مادر فقط به گفتن و نصیحت کردن اکتفا می کند؟ چرا  
جوجه اش را بدنمان نمی گیرد و همراه خود نمی برد؟ واقعیت این  
است که «دو قدم دورتر» شدن از مادر یعنی دور شدن از مادر و به  
محک زدن تجربه های مادر است. می خواهد که کودکش چشم بسته  
«رفهائش را بپذیرد» و حاصل تجربه های او را بکار بندد. اما جوجه  
و اینجاست که کوچکی در ذهنش پیدا شده و در صداست که حرفهای  
مادرش را تجربه کند، شخصا تجربه کند و تجربه و ایمان خود را،  
خودش بسبب آورد. و مادر از همین در هراس است، و گریه برای  
او بهانه خوابی است. برای مادر گریه نه تنها بهانه ای است که از  
رفتن و دورتر شدن جوجه می تواند جلوگیری کند، بلکه وسیله ای برای  
انتقام گرفتن از بچه حرف شنواست. آن ضجه و زاری که مادر در  
آخر شعر سر می دهد هم از روی ظاهر سازی و دوروی موزیانه  
اوست.

آقای محمود کیانوش در کتاب شعر کودک در ایران میگوید:  
«در نظام اجتماعی ایران فرماندهنده و اداره کننده خانواده مرد  
بود... زن فرمان می برد و در اداره خانواده دستیار مطیع مرد  
بود. فرزندان در ترکیب خانواده اجرائی فرعی شمرده میشدند  
که چون آمده بودند و بودند و می ماندند، تکلیفی جز بودن و ماندن  
و انتظار کشیدن نداشتند. تاهنگامی که کوچک بودند و به کار  
نمی آمدند، همین شان بس بود که گرسنه و برهنه نباشند، و همینکه  
بکار می آمدند باید در اداره زندگی برای پدر نیمه ابزاری یا تمام  
ابزاری می شدند...» (۱۱)

«تعلیم و تربیت انجام میگرفت - پدران و مدرسان و مربیان و  
حتی ادیبان درس دنیا و آخرت میدادند و شیوه این درس نیز مبتنی  
بر سنت های همان نظام بود...» (۱۲) و این استاد، که جو را



کودک باید بر تر از مهر پدر می نهاد ، که بود؟ پدری بود که بجای پیشموری یا کشاورزی ، از راه تعلیم اهرام معاش میگردید همان پدر بود در همان نظام اجتماعی و با همان قواعد و سنتها باضافه قدرت چوب آلبالو و فلک . در واقع او نماینده اصول اخلاقی و اجتماعی پدر بود و با گرفتن اندک اجرتی ، در حاشیه خواندن و نوشتن به کودک فن فرزند بودن می آموخت . . . و شاعران که بودند؟ همان پدران بودند با این تفاوت که بیشتر از پدران پیشمور و کشاورز در پرستش خود اصرار می ورزیدند . (۱۳)

این است که در آخر شعر «جوجه نافرمان» خون راه می افتد چرا که جوجه باید فرمانبردار بزرگترهایش باشد جوجه چه حق دارد که در تجربه های ماند و صحت حرف های او شک کند ؟ مگر گریه ممکن است زیبا باشد؟ کسی که چنین بر اعتقادات والده خود عصیان کند ، حقش جز مردن نیست . مردن ، و نه مجازاتی کمتر که جوجه فرصتی بیابد و حاصل تجربه خود - نوردن - و اباز گویی کند .

کتابهای درسی پرند از این نوع اندرزاها که غیر مستقیم اطاعت کردن را القاء می کنند و احترام و بیداری بی چون و چرای بزرگتران و گرنه چرا همیشه آنها که يك کمی از هنجارهای پذیرفته شده و متداول با فراتر می گذارند چنان محکوم به کشیدن باز مکافات سنگین اند؟ چرا همشان با حوادث مایوس کننده روبرو میشوند ؟ در قصه «خاله مرجان» در همان کتاب دوم ، خاله مرجان به قوقولی قوقو - که هوس کرده است بلشب بیرون از لانه بماند و شب را تماشا کند نصیحت می کند که مثل همه و مثل همیشه برو و سر جای خودش بخوابد . قوقولی قوقو نافرمانی می کند و بیرون می ماند . همان شب چنان بارانی می بارد که قوقولی قوقو بیچاره فردا صبح مثل يك کبک پرکنار باغچه ریخته است .

باز بدنیال مضمون اطاعت و احترام بادم نیست هر کدام يك از کتابهای دبیرستان می خواندیم که توانگری باشخصی حرف میزد و این آدم که مخاطب او بود عقربوی در تنش رفته بود و مرتب تیش میزد و او همچنان گوش می داد تا حرف توانگر تمام شد آنگاه بیرون رفت . بادم هست که از معلم مان پرسیدم که این آدم وقتی بیرون رفت زنده ماند یا نه . معلم گفت : چه میدانم تاریخ تا آنجا که دوست میدارد وقایع را ثبتال می کند به بقیه ما چرا کاری ندارد . ولی این هست که اگر این آدم بيايك بی سروپایی طرف صحبت بود عقرب که هیچ ، کک هم اگر می گویدش آرام نمی ماند .

ادبیات امروز کودک با پیشش دقیق ، این احترام و اطاعت طلبی بزرگتران را بعنوان يك خطر تلقی کرده و می کوشد که کودک را از آن بر حذر دارد . اما این احتراز يك چیز جامد و و دگم نیست . از آن گذشته بانیاز روانی کودک هماهنگ است و بی بردن بدین نیاز مستلزم شناخت کودک است . در شعر جوجه نافرمان خواننده خیلی کم به تصورات ذهنی جوجه نزدیک می شد . و این مادر بود که متکلم وحده بود و هر چه دلش می خواست بر زبان می داند از جوجه فقط می شنیدیم که : «گربه حیوان خوش خط و خالی است» . وقتی مادر ، گربه را بصور يك مترسک سرراه او قرار میداد تا جریان فکری او را منحرف کند ، دیگر خواننده راهی به ذهن جوجه نداشت که بداند خود جوجه اگر مرک را - با رفتن به طرف گربه - حتمی بداند ، چه خواهد کرد . با زرد شعرهای کتابی داشتیم که مادر علی به علی می گفت کنار حوض نرو که خفه میشوی . خواننده این جا نیز نمی داند که علی خفه شدن را می پذیرد و بطرف حوض می رود . امروز خانم فروغ فرخزاد در آثاری که برای کودکان آفریده اند ، به مرگی که با تجربه های شخصی تمام باشد ارج می نهند .

این انتخاب میان «ماندن» و رفتن در شعر «به علی گفت مادرش روزی» اثر خانم فروغ فرخزاد چنین بروز میکند :

علی کوچیکه ، علی بونه گیر ، نصف شب از خواب پرید ، چشماشو می مالید بادس ، سه جا و تا خمیازه کشید ، پاشدنش ، چی دیده بود؟ ، چی دیده بود؟ ، خواب به ماهی دیده بود .

ماهی سمبل تجزیه صادقانه يك کودک است که زیبایی باک و معصومی دارد . بیهوده نیست که فروغ این همه از آب ، یا آبی آسمان این فضای باک و بکر ، برای آفرینش فضاهای کودکانه استفاده می کند . این آب است که علی را از «توقنق نص ساعت» نجات می دهد .

شخصیت مادر شعر جوجه نافرمان این جا در هشت «نه فتر» ظاهر میشود . نه فتر می خواهد سلطه خود را تا آخرین لحظه عمر کودک خود - حتی اگر پیر مردی هم باشد - حفظ کند :

علی کوچیکه ، علی کوچیکه ، تکه توجات و ول پخوری ، حرفای نه فتر خانم ، بادت بره گول بخوری ، تو خواب ، آگه ماهی دیدی خیر باشه ، خواب کجا حوض پراز آب کجا ، کاری نکنی که استو ، توی کتابای نویسن ، سیکن طلستو ، آب من خواب نیل که آدم از این سرش فرود بره ، از اون سرش بیرون بیاد . . . ، شکر خدا با روزی من محکم ، کورو کچل نیسی علی ، سلامتی ، چی جیت کده ؟

علی در این شعر بصورت يك بچه باقی نمی ماند . فروغ فرخزاد به احتمال آنکه این کودک آنطور که مادرش می خواهد ، رشد کند و پرورش بیابد ، تصویری از بزرگی او بدست می دهد و این تصویر همان چیزی است که دل پسند مرگ هشیار هم هست .



فروغ فرخزاد

روش کاغذی علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 مجله علمی و پژوهشی  
 فصلنامه علمی و پژوهشی  
 سال شانزدهم - شماره اول - زمستان ۱۳۹۰

می‌توانی بیری شابدوالعظیم ، ماشین دودی سواربشی ، قدبکشی  
خال بکویی ، جاهل پاناربشی ، حیغه آدم اینهمه چیزای تشنگونینه،  
الاکنک سوار نشه ، شهر فرنگونینه. فصل ، حالا فصل گوجه  
وسیب وخیار وبنسیس ، چنروز دیگه ، توتکیه سینه زنیس، ای علی  
ای علی دیوونه ، تخت قنری بهتره یا تخت مرده شورخونه .

برای نه قمر که فقط این را فهمیده که تخت قنری بهتر  
از تخت مرده شورخانه است ، زنده ماندن مهم است نه چگونه زیستن  
بهر فلاکت وادباری باید تن داد تا از حوادث سلامت گذری باشد.  
چنین است که مرگ همیشه بعنوان یک مترسک سرراه جوجه‌های  
نافرمان قذلم کرده است .

در شعر «به‌علی گفت مادرش روزی « وقتی نه قمر از علی  
می‌خواهد که یکتفر باشد مثل دیگران باهمان حالات و رفتار و کردار  
علی حرف‌های مادرش را مقایسه می‌کند باافسون زیبای دنیای  
تجربه و جاذبه‌ی دلخواه فضائی که ماهی در آن شناور است. حالا  
علی آدمی است که می‌تواند انتخاب کند . میان دودنیای نه قمر و  
ماهی باید یکی را برگزیند:

علی کوچیکه ، نشسته بود کنار حوض | حرفای آبوگوش  
میداد | انگار که از اون ته‌ها از پشت گلکاری نورا ، به‌کسی صداس  
میزد | آمیکشید / دس عرق کرده و سردش را یواش به باش‌حیزد  
انگار میگفت | من توی اون تارویکیای ته‌آب بخدا ، حرفمو  
باور کن ، علی | ماهی خوابم بخدا (۱۴)

و علی ، مرگ در آب را می‌پذیرد و به « جفت »  
خویش ماهی می‌پیوندد . مرگ در نظر او اکنون یک مترسک هراس  
آور نیست چیزی است که آنرا از مقایسه پادنیای تاریک اطرافش  
برگزیده است . مرگ در این حالت، رهائی است و خود بخود قولد دیگری  
است چرا که حاصل دلبانان یک زندگی کوتاه و پرشکوه است .

از ایرج میرزا دوشعر در کتاب دوم آمده که اولی بدنام‌هایی  
است که در آن فرزند خود - خسرومیرزا را اندرزمی دهد و لیستی  
از اعمال لازم و مفید پیش رویش می‌گذارد - هان ای پسر عزیز  
دلبنده ، سحر خیز باش و دندانت را مسواک کن، لیاست را تمیز نگه‌دار  
و دست و رویت را هر صبح بشوی. دنیایی که برای این کودک تصویر  
میشود ، دنیای با چشم ادب نگر پدر را و با مادر خویش مهربان باش  
است .

این دنیا همان دنیای چشم خود تا بهم زنی خوبت و در وقت کلام  
دنیای احترام و اطاعت بزرگترهاست . گریه هم کمین کرده است که  
اگر سربچی پیش‌آید کودک را بدندان بگیرد و ببرد.  
با چشم ادب نگر پدر را از گفته او مپیچ سر را  
با مادر خویش مهربان باش آماده خدمتش بجان باشی  
چون این دو شوند از تو خرسند خرسند شود ز تو خداوند  
به عبارت دیگر اگر از گفته‌های پدر سربچی کنی و اگر با  
چشم بی ادبی بپدر و مادر نگاه کنی ، عاق‌الدین میشوی و به  
آتش جهنم گرفتار می‌آی گریه را بین که ..

دیدیم که تا بحال جای احساس و انگیزش عواطف در اشعاری  
که خواندیم خالی بود. در میان این همه، شعری که بتواند از طریق  
عاطفی با خواننده رابطه‌ای پیدا کند و از این راه دیدگاهی تازه به  
کودک بدهد وجود نداشت . هر چه بود حرف بود و حرف تجربه‌های  
بزرگتران . بندها و اندر زها و امرونی‌ها. این شعرها که مظهری  
یکبار «معرشان» خوانده بود فقط باروبندیل یک‌مشت قافیه را  
بدوش می‌کشند و بدنیاش یک مشت حشو و عقده‌هایی که از عدم  
معرفت دنیای کودک سرچشمه گرفته . وقتی فکر میکنم چه لذتها  
و چه بینش‌های از طریق شعر می‌شود به کودک داد ، بنظرم میرسد  
که این کتاب‌ها آگاهانه دارند بچه‌ها را از شناخت زندگی واقعی  
دور نگه می‌دارند .

فنا شعر کتاب که تا حدودی سرچشمه عاطفی دارد شعر  
«قادر» است که دومین شعر ایرج میرزا در کتاب دوم است. گرچه  
کلمه‌های این شعر تک‌تک ساده و روان نیستند ولی روی هم رفته  
ایجاد فضایی کودکانه می‌کنند . شعر برگشتی به گذشته و باز  
سازی ذهن از تجربه‌های ساده زندگی و وقایع ملموسی برای کودک  
که در عین حال جوهر شعری را در خود دارند . قالبی که برای شعر  
انتخاب شده و پیمانی غمناک و کیندار که در دو پرماست، برای ما روشن کند.  
اشکالی که بیشتر شعرهای کتاب های درسی با آن روبرو هستند  
نیاز به یک فرهنگ لغت در آخر شعر است . شعری که احتیاج به یک  
لغت‌نامه داشته‌باشد بخصوص برای کودک ایجاد یک مانع در ارتباط  
عاطفی و حس او می‌کند.

در آخر بد نیست نگاهی به سجده بیک بیندازیم که خود به‌توسی  
آموزش غیر مستقیم کودکان را بهمه دارد و اهمیت آن‌گونه بیشتر  
کمتر از کتابها ی‌توسی نیست اما قبل از آن باید تکلیف مان را با  
شاعر شعر کودک روشن کنیم. چه کسی می‌تواند برای کودک شعر بگوید؟  
برای سرودن شعر کودکانه کافی نیست که آدم شاعر خوبی باشد،  
بلکه این شاعر لازم است که کودک‌تیز هوشی هم باشد . بدین معنی  
که اولاً شاعر باید فضای ذهنی کودک را حس کند و با منطقی کودکانه  
با اشیاء اطراف خود ارتباط پیدا کند. این شناخت میتواند  
در آفرینش یک فضای کودکانه شعری و نیز انتخاب  
مضامین شعر ، شاعر را یاری دهد. چیز دیگری که برای شاعر شعر  
کودک لازم است، شناخت زبان و بیان مناسب است که بهر حال می‌تواند  
مرتبط باشد با قسمت اول که شناخت فضای ذهن کودک است.

بنابراین سه عامل شناخت فضای ذهنی کودک ، چگونگی ارتباط  
با اشیائی که می‌تواند در این فضا قرار بگیرد ، و پیدا کردن زبان  
و بیان مناسب شاعر و آری می‌دهند که شعر خود را بسراید . در  
شناخت این عوامل شاعر باید هم به گذشته و کودکی خود برگردد  
و ذهن خود را بازسازی کند و هم در حال حاضر به مشاهده  
پرهاورد .

یکی از خصوصیات دنیای کودکانه ، تشخیص - Personific  
ation است . تشخیص یعنی بخشیدن حالات و رفتار انسانی به  
اشیاء . شعر کتاب از عباس یمنی شریف‌ملا، کوشیده بود از این عامل  
بهره‌گیری می‌بینیم که کتاب با کودک حرف می‌زند:

بندت دهم فراوان / یار بندانم | اما در این شعر می‌بینیم که  
شعر خطاب نصی گوید برا درک نکرده است دلیلش هم وجود کلمه‌ای  
مثل «بند» است. بند چیزی است که بزرگترها پیرایش ارزش‌فائلند  
و کودک اگر غنی چیزی باسم بند را بشناسد از آن گریزان است چرا  
که بند امری است که بزرگترها پیرایش ارزش‌فائلند

بنابراین وقتی برای جلب توجه کودک می‌گوئیم کتاب چیز  
با آموزشی است که بآدم بند می‌دهد نه تنها کلی بافی کرده‌ایم  
بلکه در انتخاب معیار آموزشی - از نظر کودک که مخاطب ماست -  
اشتباه کرده‌ایم . شاید برای کودک بهتر باشد که بگوئیم «کتاب  
از سرزمین چن‌وبری ها حرف می‌زند. »

مجله بیک کودک و بیک تو آموز در هر شماره از آقای محمود  
کیانوش شعرهایی همراه دارند. آقای کیانوشی بالغ بر  
هجده سال است که برای کودک شعری می‌گویند و از عقاید ایشان  
اینکه آهنگ مهمترین رکن شعر کودک است (۱۵)

گرچه کودک مورد نظر ایشان کودکی است که تازه زبان  
باز کرده است . اما مثالی را که ایشان از شعر آهنگ دار می‌آورند  
«اتل مثل توتوله» است (۱۶) ایشان معتقدند که شعر کودک چندان  
نیاید بر مفهوم تکیه کند زیبایی و آهنگ کلام کافی است . در این جا  
باز یادآور میشوم که وقتی شاعری فضای ذهنی کودک را شناخت با یک  
یک مفاهیم و اشیاء و کلماتی که اجازه ورود به این فضا ر یافته‌اند  
روبرو می‌شود و مفاهیم مختلفی را که در آن فضا بیشتر جریان

می‌یابد می‌شناسد ، شناخت این معانی اگر شاعر خواهد در باره‌شان حرف بزند فریبان و آهنگ مخصوص آن مفهوم با شیئی خود بخود همراه سرایش زاده میشود .  
حال نگاه کنیم به شعری از آقای محمود کیانوش تابینیم ایشان در سرودن این شعر تاجچه حد ترشناخت ذهن کودک ، شناخت معانی و بیان شعر کودکانه موفق بوده‌اند .

«گر به من»

بیابروی داهنم  
خوشکلك ظریف من  
تا بکنم نوازش  
هدمك لطیف من  
دست کشم به پشت تو  
تیزکنی دوگوش را  
از که به اوٹ برده‌ای  
این همه عقل و عوش را  
شیا که برای گردشی  
گاه به باغ میروی  
چشم تو بس که روشن است  
با دو چراغ میروی  
هرچه کنی همان کنم  
چونکه توئی عزیز من  
بازی و جست و خیز تو  
بازی و جست و خیز من (۱۷)

تشخیصی (حالت های انسانی را به اشیاء و حیوانات نسبت دادن)  
برای کودک در حکم جواز ورود به دودن اشیاء را دارند . کودک  
که عروسکش را بغل می‌کند و میگوید : چرا گریه می‌کنی ؟ یک بعد  
انسانی به عروسک خود می‌دهد یعنی برای او عاطفه قائل می‌شود .  
این عمل را کودک برای آن می‌کند که یک نوع ارتباط ذهنی و درونی  
با اشیاء برقرار کند عروسک در حالت عادی برای بزرگترها سنگ  
است و مغزیش پوک است . اما کودک به نیروی تخیل خود در ظاهر  
اشیاء تصرف می‌کند و تغییرشان می‌دهد ، وقتی کودک کاغذ باردها  
را توی یک سینی می‌گذارد و جلود بگران می‌گیرد که بخورند ، این  
یعنی که کاغذ باردها را او شیرینی می‌بیند و اگر مهمانها برنندارند ،  
کودک ناراحت هم می‌شود . این تغییر که کودک در ظاهر اشیاء  
می‌دهد ، و نیز اینکه برای اشیاء ذهن و حالات انسانی قائل می‌شود  
برای کودک کاملاً تخیلی است یعنی همه این تصورات کودک با چشم  
بسته انجام می‌دهد . اما شعری که از آقای محمود کیانوش خوانند  
فقط بر سطح اشیاء ناظر است .  
گریه این شعر و هم چنین کودکی که نوب این شعر چهره می‌زنند ،  
انگار ذهن ندارند آن عمق فکری که در تشخیص کودکانه شعر  
روز شاهد آیم در این شعر به حد یک توصیف تنزل کرده است :  
دست کشم به پشت تو / تیزکنی دوگوش را / آنچه آقای کیانوش  
در این شعر انجام می‌دهند یک توصیف بصری است ، که بر ظاهر گریه  
و کارهای گوینده دلالت دارد . و نه یک انگیزه برای ایجاد ارتباط  
ذهنی از طریق

Personification

برای نشان دادن یک حالت دقیق از تشخیص شاعرانه نگاه  
کنیم به شعر یک کودک . این شعر را من چند سال پیش در مجله  
پیک دیدم که فقط میدانم گوینده اش یک کودک استرالیایی بوده  
است :  
«چرا مردم به تماشای من می‌آیند ؟  
چرا نگهبان باغ وحش به من غذا می‌دهد ؟  
چرا مادرم می‌خواهد که من میمون خوبی باشم ؟  
مگر همه آنها نمی‌دانند که من بیشتر دوست دارم بمیرم تا  
درفس اسیر باشم ؟»

این شعر که «میمون درفس» نام داشت ، گذشته از طرح  
پر معنای آن ، که از ترکیب چندسؤال ساخته شده ، نشاندهنده  
دیدتخیل آمیز کودک است که خود را به جای بچه میمون اسیری  
قرار داده و با ایجاد یک ارتباط ذهنی ، از دید او به اشیاء و  
افراد دور بر خود نگاه کرده است . بچه میمون که در عین حال  
غمزده و مایوس است مثل آدمهای گمچی که ذهنشان نمی‌تواند جوابی  
برای چراها بیابد ، فقط سؤال می‌کند . جواب در ذهن خواننده  
باید پیدا شود . ارائه این پیام به بهترین وجهی صورت  
گرفته است و آن تصویر سازی دقیق کودک است و از طریق این  
تصویرهاست که پیام راه خود را می‌کشد و به خواننده یک  
دیدگاه تازه می‌دهد . حال ارتباطی را که این کودک با میمون بر  
قرار کرده است مقایسه کنیم با نوع ارتباطی که در شعر «گریه من»  
با گریه برقرار کرده‌اند :

هرچه کنی همان کنم  
چونکه توئی عزیز من  
بازی و جست و خیز تو  
بازی و جست و خیز من

خطر دیگری که در سرودن شعر کودک از طرف بزرگان وجود دارد ،  
القاء ارزش و معیارهای کلیشه‌ای در ذهن کودک است . این امر باعث  
یک بعدی شدن فکر کودک میشود . اینکه وقتی بعضی از شعرای مادر  
باز به بهار برای کودک شعر می‌گویند ، ریتی شادی آور انتخاب می-  
کنند ، بخاطر آن است که خوانشان از بهار تصویری پیوسته  
یکساخت و همیشه در ذهن دارند . اما اگر به شعر حافظ مثل نگاه  
کسی جلوه‌های گوناگون از بهار را می‌بینیم ، مثلا اگر حافظ  
در جایی به استقبال بهار می‌رود و دستابش زیبایی آن می‌سراید ،  
در جایی هم هست کسی گوید : صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی  
برنخاست . اگر کودک با بیجاال خود بگذاریم باموازی و معیارهایی  
که خود از طریق تجربه بدست می‌آورد عوامل و اشیاء طبیعت را با  
ارزشهایی متفاوت خواهد ستجد و معیارهایش دائما در حال  
تغییر خواهند بود . امروز گریه‌اش را بانوازش روی زوانوش  
نشاند ، فردا ممکن است از او متنفر باشد . اگر دیروز دوست  
بیداشت با کج حرف بزند ، امروز شاید نتواند چرا که - هم چنانکه  
در شعر حافظ - عوامل و عناصر خارج از ذهن کودکان از حالت  
دورنی آنان تاثیر می‌گیرند - درمورد معیارهای ارزشی کودک نیز  
چنین است : مثلا شعری «آدم برفی» (۱۸) را در نظر بگیریم :

«آدم برفی»

خورشید دارد می‌تابد  
بهار دارد می‌آید  
برفها را آب می‌کند  
هوای گرم می‌کند  
آن آدم برفی من  
جان من و دل من  
کم کم دارد می‌میرد  
دل من هم می‌گیرد  
ای گاش بهار نمی‌شد  
آدم برفی نمی‌مرد  
دل غصه نمی‌خورد  
ولی عیبی ندارد  
زمستان باز می‌آید

## حواشی

- ۱- قسمتی از «چیز عجیبی دلم می‌خواهد» از حسن مکارمی (چاپ نشده)
- ۲- فروغ فرخزاد، «قولی دیگر، شعر «پرنده فقط يك پرنده بود».
- ۳- نمین باغچه‌بان، «دخترهای زمانه» (فروردین ۵۲) ص ۷
- ۴- قسمتی از شعر بلند «کسی که مثل هیچ کس نیست» از فرخزاد
- ۵- ...
- ۶- کتاب دوم ابتدایی
- ۷- چهار مقاله، مقاله دوم
- ۸- عباس یمنی شریف
- ۹ و ۱۰- کتاب هفته، شماره یکم مهرماه ۱۳۴۰-ص ۱۲۴
- ۱۱- شعر کودک در ایران از: محمود کیانوش ص ۲۶ (چاپ تهران ۱۳۵۲)

۱۲- عمان کتاب ص ۲۸

۱۳- شعر کودک در ایران از محمود کیانوش (چاپ تهران ۱۳۵۲)

ص ۳۱-۳۲

۱۴- فروغ فرخزاد تولدی دیگر از شعر «به علی گفت مادرش

بودی»

۱۵- محمود کیانوش: شعر کودک در ایران ص ۳۰-۱

۱۷- شعر کودک در ایران ص ۷۲-۷۳

۱۸- بیلکنوآموز شماره ۱۲ (سال ۹۹) شعر از ناصر دارابیان - زنجان

۱۹- شعر کودک در ایران ص ۱۰۴-۶۶

«کریمن»

آقای کیانوش در شعر کودک در ایران می‌گویند شعر کودک باید حامل شادی و خنده باشد چرا که زندگی کودک باندازه کافی اندوه و تلخی دارد دیگر چه لازم که شعرها را از مضامین غمناک پر کنیم (۱۹). اما بگمان من اندوه نقش بزرگی در زندگی کودک - و هر آدم دیگری - دارد چرا که اندوه بیش از شادی می‌تواند تفکر را برانگیزد و عواطف انسانی رابطه‌ای قوی‌تر با اندوه دارند تا شادی. این مضامین غمناک هستند که کودک را دنبال چون و چراها می‌کشند. در شعر آدم برفی کودک خود را در برابر مرک محتوم آدم برفی خود تسلیم می‌بیند. این شاید اولین تجربه او از مرک باشد. کودک این پذیرش اندوه‌بار مرک آفریده خود را در خود بوجود می‌آورد. اما هرگز نمی‌گذارد در این جدل و کشمکش با اندوه مغلوب شود. در این جا کودک به دنبال چاره‌جویی شاعرانه - و آنچه در کارشاعران بزرگ تسلی شاعرانه نام دارد - می‌گردد و سرانجام بر اندوه چیره می‌شود. در آخر شعر می‌خوانیم:

ولی عیبی ندارد

زمستان باز می‌آید

باز در حیاط برف داریم

آدم برفی می‌سازیم

از آنوقت که من این شعر را خوانده‌ام تا بحال همیشه وقتی اولین برف زمستان روی زمین می‌نشیند يك دندش بزرگ و سفید در نظرم مجسم می‌شود که در آن پسریچه‌ای تنها مثل يك نقطه دور ایستاده است و همه برفهای آسمان را بر زمین می‌خواند. آنگاه همه را با شتاب یکجا جمع می‌کند. در دامنه کوه پایه‌های بلند آن کس را استوار می‌کند و پیکری سفید می‌تراشد. دستهای آدمک را برآز شاخه‌های سرو و شمشاد می‌کند و از میوه‌های جنگلی دو چشم درشت برای او میگذارد که به آسمان خیره مانده‌اند. بعد می‌دود و بر بلندترین قله کوه می‌نشیند و بر غول و غمناک به دستهای خود خیره می‌شود.

نگین - باسیاس از نویسنده محترم لازم بیاد آوری است که احترام و ارادت مابه شاعر و نویسنده ارجمند محمود کیانوش بجای خود باقی است و بحثی که مطرح شده مختوم نیست.



پروپژسگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی